

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۰۳۶۴
فهرست کتابخانه

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: رساله مجتهدیه
مؤلف: میرزا محمد رضا نیر محمدی
مترجم: ...
موضوع: ...
شماره قفسه: ۳۰۵۹۷

فهرست کتابخانه

۱۰۳۶۴

۸۳۷۲

شماره ثبت کتاب: ۵۰۷۱۹
۹۱۲۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب: فهرست شده
۸۴۷۲

کتابخانه
دکتر قاسم غنی
۱۳۳۵



رساله مجدیّه

نواکجه باند

مرحم نفوس صاحب میراث محمد خان محمد اکمل طب شاه در آذربایجان بوده در وقت سال تبره ۳۳ سن
و جرات آن نبود در اطراف آذربایجان گردان گشته با اطفال زنده با شاست وقت تقریباً
و بدون آنکه ترس و هراس داشت و به سلاطین تسلیم خود در وقت و از بدین در این وقت
و بهی در آذربایجان مکتوب بوده با اطفال و در وقت و جرات کرد و در آذربایجان
تا شش ماه پس سلاطین آنرا فرج کرده این وقت که در آن وقت و در آن وقت
از آن پیش از و در زمان شورش بود از در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت

این بنده درگاه سوادجوی فواده انجمن با هر چه بجزیم نموده با اطفال در آن وقت که در آن وقت
تا به روزگرم طب شاه در اطراف سلاطین که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
و بعد با هر صاحب وقت داد و دین تمام اکنون در این وقت که در آن وقت که در آن وقت
و از این بجزیم میا بر یک جمله حضرت صاحب حرف علم این دسترسیم تا آنکه در آن وقت که در آن وقت
در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت

نواکجه باند

نواکجه باند و علم تمام که فرجه انجمن و حق ایندیش

ثقات نموده و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
این وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
کفایت این وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
آتش از جهت ظلم شریک است و سراره آن تشریف برده با گفته در همه جا پیدا کرد
کفایت بزرگ گم بود و نیز طبیعت خود در این زمان از این خبر تو کند که در علاج آن از وقت
عجب از این صاحب خبر که در این زمین تشریح خبر در چهار باره در وقت پیش
بیشتر شد و کجای ظلمت بود که آن آینه از مردم سب کرده چه وقت در شب

در این زمان در وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
بنا بر مردم میراث و وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
مرحم میراث تمام سلاطین در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
نواکجه باند و علم تمام که فرجه انجمن و حق ایندیش

دو سواد داشته در نفس از اعمال هم برسد حرکت شعله و قوه شعله جن را از این پدید
 می آید ^۱ شعله شاد در بارگاه واقع شده آید در دهنها مشاهده در همه سوره سوره که گمان
 با پادشاه این هم بسیار مردم چه خواهد بود.

در این سوره که در این سوره است
 در این سوره که در این سوره است
 در این سوره که در این سوره است
 در این سوره که در این سوره است

خیزد نفس و جسم اتصال شاد شاد قلب پادشاه را طوری صد اراده در آن خود گردانیده
 در دهن شعله از دهن پادشاه از ساحت محو او که در کشتن جز است هیچ گاه نماند شود و شعله
 در شریان کاره قلب هر چه قطع نسوزد که در غیر خود می گشت است از خود را ظاهر کند
 اگر نفوس در خبر در در موضع در یک بار که تصادف کند در یک ثانیه بودن سبب هرگز
 و دیگر در صورت نماند که در همه در تهرن به تمام این صفات شاد شاد آن شاد
 در غیر اول است در صورت

عقب کار با سواد سلامت جنانکه در کمال سلیقه محمود است برود و فکر و تامل این شاد
 از نظر پادشاه بر نماند و شاد است در غیر تهرن شاد شاد و در ساحت شاد شاد
 طبع خود کند از آن سلف هم در هر وقت بر تهرن شاد شاد در هر وقت

کوکب هادیون در نهایت شوق و پاکیتی است و سواد است با کمال سواد که اگر این
 صفات را با خود در نهایت است از آن در طلب با شاد شاد شاد شاد شاد شاد شاد شاد
 در وقت است حرکت پادشاه را در هر سلف طریقه و نیز با هر که در نهایت است و پادشاه را
 خواهر بر شاد شاد حرکت سیدانه از سلف است و در شاد شاد شاد شاد شاد شاد شاد
 شاد شاد آن از هم گسند و غیره بی نظم قدم خود بر است عین و نهایت خود را در نهایت است
 در پادشاه را با طراف و کمال سلف حرکت سیدانه اگر از هر سبب حرکت سیدانه بود است
 کتبه سید لفظ نموده تمام شاد شاد از بر سلف و سواد شاد شاد شاد شاد شاد شاد شاد
 به نغمه کند این و او این پادشاه و سکوت او چون از حد جواز گذشت مردم را جوش
 از جهت در نه انگرده و در سبب پادشاه سحر با در شده و طایفه از ادب شاد شاد
 شاد شاد او طریقه سحر است و است دارند از شاد شاد شاد شاد شاد شاد شاد شاد
 سید کتبه خود را بصورت با در شاد شاد شاد شاد شاد شاد شاد شاد شاد شاد
 از سبب سید است آید با در شاد شاد مردم این پادشاه سلف را سبب شاد شاد شاد

تجداده در عکس پیرایه صریح نیست و این حیثیت لطافت طبع نبوده بفرمان است

در بعضی موارد نیز از آن فرموده

جوش بر یک کلبه شبگاه و پوسین بر در صفت از در فریاد سینه در مردم از پنه

نحو امید هیچ امر از این شمر نیست جز اخذ بیعت و کفر عین و شنبلیله و استغفار

در غرض بود از دلاله مردم پس مردم نبودن قرض الحسن است مع او کس نمی داند

پس چشم بر او دگرش بر آید است در از جزه خورک از سخن دولت در با عیون

نه جا داشت ظاهر دست طلب خود را آلوده نماید و از موجب مردم انزوم در کما

او نیز مسلم نیست بفرمان علی که در اطراف ضلالت او که تیره از تقنین چرب زبان و

زبان عالموز در مصطفی فرمودند از پس حاج شهر طین سده آلوده و شالاد

شکر کرده بسته ده از فواید طبابت نیر اشیاء و فواید نیر اشیاء و فواید نیر اشیاء

علمی کارانه در کتب بحسب کفایت اکثر کلمات راجع نمائید و ششم از مشایخ

دست آموز هر چه علم نیر نموده از در بجز در غرب آذربایجان و سایر کدستان و

بسم بر شرف است (در بعضی موارد)
از در سخن شاره است
بود

همین است آلوده طینان سبال لغت
شکر آن است است
بود

حکایت نیر اشیاء آلوده در شرح مشایخ
بسیار است از کتب آمده و در بعضی موارد
نوشته در بعضی موارد است
بود

به نظر قرون این در زمین نصب و معاده موجب پیش و عقب نبوده در مورد بزرگان

و در بعضی موارد نفع دولت خواه ضرر دولت پیش با نفع خود رسیده باشد

باین جهت در رد بار شمر نموده و شمر نیز در اگر هر کس مصدر صدر شود کفایت چیست بگویم

عقلیه در آفرینش او را مقیاس داد و این شمر و شمر مجبور شود به نسبت برکت و بیعت او

میں نظر باشد که بچشمند ام مصدر است به برکت مردم در کمال و در هیچ مردم

آدمیت و نهایت و از آنچه سباب بطالت و ضایع شدن وقت است و چه غلط ندارد

اعراض دارند مشرک است سلام را در قبول عوام استو سلفت عم است بعلین قائمه و

آن است و سنا طوطا در برکت است و بطالت است و بر قوف و شمس این سخن بر رفته

در شمر و سایر در رطله در و شمر همین سلام و قیام به قعود را یکس آمده از از است اسلام

پاده شمر در حضور خود است انکار استعد نخواهد نمود این حال را هیچ چیز نماند کرد

گوئی مخالفت بینه میس باشد چنانچه در کفر است نیز همین مخالفت از اد نظریست

در تقسیم او هر طوطا که بچشمند نظر است تقسیم صرف و کسوت محض است چه در آن

از جمیع نیر اشیاء که کس در کتب
نسخ از او است و همگی از نیر اشیاء است
بسیار است از کتب آمده و در بعضی موارد
نوشته در بعضی موارد است
بود

بزدان به فریاد و هر چه باغ و غیر است اگر چه در سر و پایش بیاعتنا ظاهر خیره
 سگونی را از خلق آفریده است که میگوید امر نایب را حاضر و حاضر کند.
 این کسوسک او مردم این را از او بقیه تصرف کرده او هر سگ را بنده مردانند
 که نموده اند و قضا میکند که از هر کار است کتبه را و جو حضرت و سید و کتبه بر دست
 ذات همین او را حضرت و سید بر میان نشانم کند این طول هر دو از حضرت
 مردم کوه این قریب است است کتبه را در وجود نموده اند و جان فانی کرده در اگر
 از هر کس پشت و در شود و از هر کس خور و بدست از سید و عثمانی سر از این کتبه
 نموده اند و از آن کس بر نه اند این کتبه را از هر کس نیت و جود این بر روی
 محو شده و آورده خود به نیت او گنبد او در او بقیه برگردد. قبح آن خرد
 قبح آن بقیه حضرت علی علیه السلام می باشد و آن حرام در از هر کس حاضر و سید در هر جود
 ندارد که آن در حق را وقت مرگ است.
 در قبح بزرگ دنیا با قوه تالیه و حربه که با شهادت نیت است که اگر در دنیا در قوه

این سخن طاعت است
 سرف و بر نیت
 سید و در سیر و سید
 سید و سید و سید
 سید و سید و سید

صغیر و به بقوه غیر خصم واجب گویند و همین نظر و قیقه از او قیاس حرام است نیت
 از هر کس از هر کس در از هر کس نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 طبقات مردم این در این نام قدرت در از هر کس نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 افتاده هر طبقه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 سید و از ابدال کتبه نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 رسانیده در اگر پاشد او را بر امر نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 شگرت و سید در او هر حال در خباب آبله و لبط و نیت از نیت نیت نیت نیت
 کشیده و هر از هر کس نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 با نیت و سید و لبط نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 ظهور کامل بر سید و هر آن از هر کس نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 خردت از هر کس نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

نیت و سید
 نیت و سید
 نیت و سید

جمع نیت نیت

بهر آنکه هر دو مکرر و ظاهراً عام و مطلقاً بهیچان کس طاعتش نبردست و ایشان از نذر
 صدقه پشیمانیست زهره در آنکه یکدم پشیمانی در شمع قرآن ترا سر جان شود گرفت
 که ماست آب نموده میآورد که اوست حق در خیم
 کفایت دین و عبادت حق بهین میان ام و علم و احیاء در قیام ایشان بطریق پناهست
 و قوام آنها به اوست ترا و ادا آنکه کفایت آنرا به اوست و در آنکه مناجات حاضر در پیشانی
 مسکوت وقت باران و زلزله خود کفایت آنرا به اوست و چه سینه در اگر در غم و عیب بود
 در خضر آن بخت در اوست این برسد و حق را با آنکه در برابر اول او در خضر
 او بصیرت اختیار نماید هر چند که گویند تا در احوال از عبادت ایشان عبادت نماید
 در صورتی که ایشان بنویسند و هیچ در احوال تحقق پسندیدند و گویند از بخت
 غم و صدقش نوزده این در خلقت ایشان این در احوال نشود و نوزده است
 او هر دو را تا آنکه نوزده آنچه در خنده به رسیده در برابر آن پشیمانی که در احوال
 اتفاق و نوزده اگر ماست در اوست در احوال و نوزده اتفاق و نوزده است

۱
 باره بر هم صبح کفایت
 در آنکه مناجات

و اتفاق و نوزده به اوست اصحاب ذات این بود بر این در خنده تمام شدست و
 مسکوت شکر در هر عقیبت و نوزده است و امید او که کفایت کفایت مناجات از هر دو کفایت
 صدقش نوزده و آن که به اوست در احوال و نوزده است این غم و صدقش در احوال
 وقت بر این احوال شده در خضر آن بخت نوزده است و نوزده است که در خضر
 هر از عبادت شده که کفایت در احوال آن در اوست و نوزده است این
 بحث بر احوال و نوزده است و نوزده است و نوزده است اگر طبعش در احوال
 بعد از آنکه از احوال او در احوال بخت است به احوال در احوال احوال و نوزده است
 و نوزده است و نوزده است و نوزده است و نوزده است و نوزده است و نوزده است
 هر سینه و نوزده است و نوزده است و نوزده است و نوزده است و نوزده است
 در احوال و نوزده است و نوزده است و نوزده است و نوزده است و نوزده است
 مشاهده ایشان از احوال و نوزده است و نوزده است و نوزده است و نوزده است
 با حفظ ضیاع و نوزده است و نوزده است و نوزده است و نوزده است و نوزده است

۱
 این صبح بر هم صبح کفایت
 در آنکه مناجات

۲
 در آنکه مناجات

۳
 در آنکه مناجات

۴
 در آنکه مناجات

۵
 در آنکه مناجات

بیشتر است بر حدیثی که اگر مظهر صفت و حقیقت است بجز خود
 پاره نور خواجه چون هست وجود خود او غایت صاف بود با هم تقلم را بطور صحت
 صاحب الامر علیه السلام تا فرقی نیست سید به نوان مرتبه اولی بفسح کلمات در این
 سید با جزایه و قاین با جزایه و سعادت شریفه که برود و کمترین به تقیته
 مشهوره و کمان به با تقضا کو این مرتبه سید را در هر صراطی جز این بود از
 نسبت کردن عیان عوام هست و بشده در ساد افه شاد شود در از رخ آن صاف
 باشد و با صاف شده علم و عت سبب سعادت و غنوت همه غنوت شده از غنوت
 مردم عوام نصیحت دارند مرتبه شاد در دگر صدور بقوت جهان نظر کرده
 نه بر صفت علم و غنوت آنچه کتب این سید مشهوره و کتب با و آن که هر کس غیر خود
 صاحب کرده و با تازه علم علی الاعمال بر افه شریفه اتمام دارند شکر و کتب در کتب
 سیدند که انگشت و کتب کتب غنوت و حاضر در هر چه با او بر این گذرد
 بقام صفت باشد از هر جا که باشد بود شریک در از سبب بجز خود غیر سبب

۱
۲
تیه جازیه و قاین با جزایه
 در حوزه مردم صالح قائلان
 در این بیان بوده

۳
تیه جازیه و قاین با جزایه
 در حوزه مردم صالح قائلان
 در این بیان بوده

بیشتر و نوره و اوینا و واقف بنده کنه حکام در از بد باشد صادر شود از حکام
 اول روانه اندر است زیرا در اجرائی خود همه با هم نیست او بر سر بود باشد
 این طبع و علم و ترب و کلم سینه زدن او شده که از بد آید و از هر مردم او این بماند
 جو از این در به عماد از بد از بد آید و در هر زمانه
 مذمت بنده از ستم است این اوقات یک است بجز در وقت
 وقت این قول کرده و خارق است این سراج در کت طبع نموده بر این وقت
 یکبار در کت را اشکالت خاطر از علاج این وقت چه نموده غنوت بید در کت
 این را انقضات اند و برین غنوت این در وقت ستم شده با سبب کتب تقوی
 خواهد که در از انقضات این در سبب مع و آید و در از صول کت وقت خارج باشد
 اندر از کت کت است و بعدترین که در هر وقت است
 عادت ظاهره این طبع و تقوی با علم و طرح اول خارج را از وقت است هم شکر کرده
 اقتدا و آنگاه این شده و در علم و در سبب مع و آید و در از صول کت وقت خارج باشد

۱
تیه جازیه و قاین با جزایه
 در حوزه مردم صالح قائلان
 در این بیان بوده

کون مردم را بجهت از دین بجا نماند و بر اخص صدم کردن و همه حقوق در حق
 حق را بر اخص نماند و شوه و تصرف ضایع و همه که این از اصل نهیب است و این
 است و دولت را دولت بهتر نشانه بر خورشید خوار
 قرا و شفا را در هر دو کس است بر آنکه است از دولت فریاد کند و زبان از است
 کفیه میزند در دولت کلام در آن سال به شام و مردم میزدیم کفایت این عدل و شرف
 باشد در همه ذاین در خفا نیست تخرک کلام از به است است کفیه خوب بگوید قرا
 و شفا خود جواب بگوید کسوت است کفیه عدالت رضایت و مدغم و جت فریاد بیرون
 اراده است و اراده ام در آن سال کلام و بهترین همین تفرات و او کمال است بسم
 اخذ و شام و هر چه در هر کس است او عوض بده تفرات که در هر از ذاین شام کفیه کرده
 و عدل نشانه و بنظم بدل نوده بر آنکه از آن کفیه و کسوت شرف با شام و ناخبر و
 یاد از او نشانه آن شام و هر سبب غیر خیر است بر آنکه که در شام آن
 بگیرد و همیشه بر حسب است و بر مردم تقیم کند به از آنکه بخیر اخذ رسد که بود خیر است

ربان است در حق کم مردم بجا نماند و بر اخص صدم کردن و همه حقوق در حق
 اخذ و شام و هر چه در هر کس است او عوض بده تفرات که در هر از ذاین شام کفیه کرده
 و عدل نشانه و بنظم بدل نوده بر آنکه از آن کفیه و کسوت شرف با شام و ناخبر و
 یاد از او نشانه آن شام و هر سبب غیر خیر است بر آنکه که در شام آن
 بگیرد و همیشه بر حسب است و بر مردم تقیم کند به از آنکه بخیر اخذ رسد که بود خیر است
 سال سال قرا و شفا در از او است است کفیه بر مردم میزدیم کفایت این عدل و شرف
 خیر خیر است تا در این باره است و او در او است کفیه از این شام و هر چه در هر کس است
 بجای از به پوشه و در شرف است بجا در حراج ذکر است نیست در از او در حراج و شام
 آن یکس که شرف نیست و از این بجا در است کفیه در او در آن دولت کفیه شام کفیه
 پوشه بنظم شرف است و قیر است حقوق است و در او ذکر و تحقیق اگر در این بجا در او
 همیده کرده و بهترین کفیه کمال است و او در هر دو به از شام و به شرف از شام و شرف
 شام و شرف کفیه بفرق شرف است کفیه شرف در شام است و شرف شرف و شرف
 شرف و شام و هر چه در هر کس است او عوض بده تفرات که در هر از ذاین شام کفیه کرده
 و عدل نشانه و بنظم بدل نوده بر آنکه از آن کفیه و کسوت شرف با شام و ناخبر و
 یاد از او نشانه آن شام و هر سبب غیر خیر است بر آنکه که در شام آن
 بگیرد و همیشه بر حسب است و بر مردم تقیم کند به از آنکه بخیر اخذ رسد که بود خیر است

این در قیامت در آن جزوه تفسیر از ذرات آید و در فرزند سلطان پیدا نماید است
 هر چه احکام بود و حکم مردم با بصاحت بود و در این کتابت و در این ساعت سکون بود
 و تدارف جامع و در وقت احوال شده و بابت آسان بر احکام که مخصوص از تفسیر پیش تدارف
 و جزوه تفسیر کرده و کما یجاء کشید در حکم از عهده وصول آن بیکه و جزو تفسیر و در اول
 و تفسیرات بخرج یکبار بر نوات در حق وجه و عیان و قمار بر بگوشه است در آن
 که بجا نماند که در تمام آید و عرض شود و هر یک که از سال بچشم و چندین هم میسوزند
 و اگر با نفع برسد هر آن در قیامت در روز بگوشه شود از آنکه در وجه وزارت آید
 عاید شود و سر موجب خوار و مغرور هم بگوشه نماید

این در این از بر ذراتین به سلوک در این بین تفسیر و در بابت آسان شده و تفسیر
 و کفایت علم مشرف میمند و بقیه تفسیر چون تفسیر بین بلف صحرا بابت است از تفسیر
 علم آسان کشید در بابت و عرض و سلام تفسیر و در این فرق آن فرق میگویند و در
 در مجموع علم حریفه از در مجموع تفسیر آید و آید که گفته و تفسیر من بخرج و کفایت من خوف

بش از او بگوشه کشید

حکومت ایران نه بقانون اسلام سپیده است از بقاعه در اول و در هر روز از هر چه بود
 با تاج محمد از هر فرزند چه نصاریسی با بگویم حکومت است بکتابت اعدا است که در آن
 و آتار رسول و فغان و عرب و مردم در سخنان معلوظ و مردم در هم و در کمال است
 عتیقه و با هرج و مرج زیاد در هر چند قرنها از نوکل الهی است که کرده بر این غیر کرده
 و از هر طایفه است کرده و تفسیر و در این آفریننده و در این عهده آید آن عهده است
 با بر شود و اگر اجرائی که آن این عادت بگونه حالت عالیه چهار این دست را قضا
 میکند بگویم هر حالت عالیه تا اجرائی قانون نیست و آفتاب کشید در تفسیر و در بابت
 و در آنکه عصر جوانان معلول است

تفسیر و عیار از به در این بجزو که به در عهده بگوشه به در حالت این بگوشه در راه چپت بین
 تفسیر شده و از علوم و دیانات و علوم در بگوشه آن بود بود و معلول است بین و بجزو
 شده و کفایت و تفسیر دولت در بود و در این بین بود و بگوشه شود از او با آمده به

از وجبات اند و طبع و سخن و حسد بر سرش برده و تفسیر دارند در همه مردم چنانچه باشد با آن خود طبع
 از دست گذاشته باشد در آب و در باره و خارج می خیزد از آب برین آمده که گویا توفیق
 آنچه با دست نرسد به دست و قلب باقیست میکند این گویا نوازدهم بمقتضای تفسیر این گاه
 از جهت خود طبع و جهت کشنده در از نایب ششم در این کتاب به نظم جهت کرده که گویا اول
 باشد و نیز در آنچه از تفسیر باب رتبه غفلت دارند این تفسیر و تفسیر است در
 بخوشی از امور کلی کار بر سر نهاده و میگویند که کار و مشغول شدن به غیبتی کار در هیچ عملی
 آنچه بر سر است رتبه قطع او را پوشیده است و نیز در میان کس در صد گفتن به حقیر
 بین نیست با دست الله به رتبه بر نغمه در میان مال کردن حقوق مردم در هیچ
 به دیگر غیبت و ترک فرودت و حرع است از مضافه و طبع بسیار و تصدیقات با تصور
 و خوش آمد و فراوانی بر سر پیشانی و تفسیر اعمال و تصدیق اقوال بین چندان
 باشد دارند در آنچه از امور است بین پیشانی شود و تفسیر نماید در این میان چنانچه بود که
 نیز با هر نایب نامتروند ما را تفسیر ملاحظه ما را ما را که از باب تفسیر است

کلیه کار باشد در تفسیر باب رتبه تامل دارند ظهور حالت این چنان باشد به تصدیق
 در او این چنان در نظر او چنانچه آمده در رتبه تفسیر نفس رتبه تفسیر است را
 تفسیر علم دانسته در این کتاب است ظاهر نماید در خبر را در بر اسکلت نماید و تفسیر و رتبه باشد
 این کتاب فریاد
 و نایب سرده این از رتبه تفسیر سوال میکنند در این کتاب این حکم در تفسیر و تفسیر کرده
 و در هر دو مسلوب منفرد و او غیر در تفسیر سخته بر داده کمیت سکوت فضا در رتبه
 که در هر دو بر سر فرخنده که در این حکم از تفسیر ظاهر باشد غیر تفسیر و تفسیر حکم
 سایر آفات جاره در دست آنها بر فیه همه بهره به تفسیر است صبر خست در تفسیر
 نیز تفسیر و تفسیر و تفسیر شود تفسیر هم داریم در تفسیر حکم تفسیر با تفسیر خواهد بود
 این گویا تفسیر تفسیر است بلکه از تفسیر و تفسیر است از تفسیر آفات جاره در تفسیر
 جو رتبه است که گمان این داده شده و در تفسیر این گویا تفسیر است در تفسیر و تفسیر
 یافته و خوش است با تفسیر است که است تمام تفسیر و نایب تفسیر و تفسیر و تفسیر

بیات و دیگر نسبت مردم به نسبت سبب ^۱ چنانچه بطله مرحوم در جابوس خبر بود با بر
 آخر در کتب این صنعت رویه چنانکه سینه خزانه اجزوه و چونماخت در ^۲ خیاره سبب
 بنده دیدار است در قطع اعمار و هکت سار و در متن صدور پیش خود رفته و باقی در ضرب عیاق
 چنان بنا شده که در کفر زمین از مروج خون بحر عیاق است و خاک کدند عیاق سینه
 کاه بستاد بر آینه بنامض او فیض عیاق جزای و بنا بر این است که حکومت خود را در چای
 این عادت دیده بود با عا املحوق نه استولنه پیر این وقت یکجا بدست رهنورد
 شوقیت ظاهر بحال نه اوده در رک این عادت در جان ناموس ایران را بهر اوده
 تیر را نشیند در جمیع جهات خرم و چنانچه در جمیع مایع غرض عیاق کتخام و محال در
 بر تیر وزارت آینه امور میونه گوید و در این است ماکم عا املحوق در در تصاحب ال مردم
 داشت با تهاق ظلال عیاق را پوزم و این عیاق عیاق را پوزم لدر لورد و بیات سبب دیده
 متن اموریت را با بنا بر حکومت و عاقبت رسیده در مردم سینه در قروض قوم و دیده و
 فرج عیاق و عا تفرغ عیاق را نوازده سینه تا به عیاقه و بعد عیاقه و عیاق

۱
 چنانچه بطله مرحوم در جابوس خبر بود با بر
 آخر در کتب این صنعت رویه چنانکه سینه خزانه اجزوه و چونماخت در خیاره سبب

۲
 بنده دیدار است در قطع اعمار و هکت سار و در متن صدور پیش خود رفته و باقی در ضرب عیاق

تا به بیات مخصوص بر عیاق واقع نوزده در اقی حسی از عیاق بیات برآمده و سبب هرگز نه است
 مندر حسی از عیاق بر آمدن نغز و دشمن قیاس است ز طاهر کردن از احوال و سبب ازین
 است که در عیاق زهر آلود و سبب بیات عیاق است اگر بطله این نام در قطع
 در تعالی بیات سبب است چون پیرا سینه و خانه ماکم تا در نه نغز و غلاب عیاق
 هم خواهد بود و از عیاق سبب هم گویند سینه بیات عیاق است پاره میوه در اچاره از عیاق
 سینه و سبب در بنامضه و سبب که سینه و سبب و این را نغز نوزده است بهر سبب سینه
 هیچ سعادت عیاق و عیاق این عیاق سبب در عیاق در اقامت و سبب عیاق
 سینه و عیاق سبب سینه سینه سینه است و در هیچ قسمت که ازین خبر خوارانه و در محله
 سبب سینه سینه و سبب سینه سینه سینه است و در هیچ قسمت که ازین خبر خوارانه و در محله
 زودت در سینه سینه سینه سینه سینه است و در هیچ قسمت که ازین خبر خوارانه و در محله
 نه سینه در عیاق از عیاق سبب سینه سینه سینه است و در هیچ قسمت که ازین خبر خوارانه و در محله
 سینه سینه سینه سینه سینه است و در هیچ قسمت که ازین خبر خوارانه و در محله

۱
 چنانچه بطله مرحوم در جابوس خبر بود با بر
 آخر در کتب این صنعت رویه چنانکه سینه خزانه اجزوه و چونماخت در خیاره سبب

۲
 بنده دیدار است در قطع اعمار و هکت سار و در متن صدور پیش خود رفته و باقی در ضرب عیاق

انما حاجت گم تو بودم تم رسیده کعبه با این خطوات عمده در شرق و شمال شده بکنند

تم وادعت و فرستاد در خبر اقصای شان و حکومت جدید و دیگر مال آنها طاهر بنان

در نیز هیچ مانع از خروج محمد رضا مستقیم شده بود چه خواهد رسید

بیاورد نیز هیچ ترفند از این جهت نیست
شدت عمو که برود بود

کنیز از شان با در کسایر ایستادیم ساحت کرده در شان و باور آنها را بقبول کرده در

کتاب ساحت نام خود از حالت بر کفان دست قبحی در کتک زدن از آنها نصیحت برسان

میرد نصیحت بیان کرده و آنها را تصدیق کرده از این دولت ایران از غرامت اورد

باب تلخ و قمع بر کفان است با آنکه با آنکه در پیش می کند بخت دولت اید

در در استیصال از طایفه دایم بر کفان زوده در تیره بفسان تصرف کرده بخوار و کمال

آنرا خداوند است چه خواهد بود دولت ایران عرض بکنند دولت را در پیش برون

با در و کجاست تیره بر کفان و نصیحت کند هر کس از و نایب برده بر کفان با این کفان

نشین مستر کرده با کوه سلیمان زوده نیز نگاه دارد و اقیانوس فخره قیام از خروج کفان

را امید کند سلیمان زوده چون در سلطنت خود او در کفان در پیشش دایم

سر صد و پنجاه از کتب تلخ و قمع بر کفان زوده بر کفان در وقت آنها از کتک زدن است

باید بماند بر فتنه بر بهات مستانه پیش از او نایب و اعلو بنان دعوت میکنند در در آن بخت

و در کمال حق جوارا که طایفه نایب و با خند فرج در پیش است کفان برده از دولت ایران

ام بقیه است بیده در تیره از این شان کاه بر است او دولت ایران هم خبر خوش برسد

با همین در هر وقت از کفان در اجابت دعوت خود تصور کردند بر بخت محبوسه

حکومت برسان از مضطرب و مجامع میکنند در جمع است او در تیره استیانت بر این با آید

کفان بر کفان کند اگر قهر و آید با بخت حسن در پیش باج شود کفان

هم قبه میزند در بد اجابت دعوت تصور کنند و هرگاه بیشتر هر سید بر آید و چو کفان

میرد بر تیره و هر کس تصور در تیره و نایب از راه خود را بیک شایسته

سلیمان زوده از راه است با کمال بخت با بخت خود خوانند تیره او در کفان

خاص از نصف دولت شادمانه کند و با است او در تیره استمانه

ایا در دولت ایران اگر زلفه تا نایب خوانین در کفان برده بر کفان نوزده از غرامت

دختر و محو در بره انزال اعتبارت با سر رفته و غالب جا بگفته تر قیاس است که در شرف
 ارضینان نموده و شمع الله در قیاس و سایر نموده و این غرض افروز حدیثی است که در کتب
 دائمی است و آنگاه برین وجه بود در بودن اعتبارت در کتب آن فرموده را منع شده از هر طرف
 در گذریند.

کیومرث میرزا در کتب کتب مروج از جهت او تشریح است که شایسته است که در این
 و است مروتیت که در او هم که کجاست تابع است و در است و از است شایسته است که در
 در کتب میاید و لغت داده از دهه که مکتوب است و در کتب میاید و در کتب میاید که
 گفته این که طرف در طرف که شایسته است از او آن با این و است که در و چنان
 بر مردم سخت گرفت در خانه و عیال خود از آن است معلوم است و است که آنرا بدین
 مدتی است و صفی القلیب و المطلب که در کتب کیومرث میرزا است که در است
 حق و چنان نفوس مشتعلین فرورده به نفس نفس در نفس عیور میرزا است که در است
 با عیور زنده که نیز از گور بر آورده و در آن صابا در است باز در است که در

م با نسبت به قدر که در شرف میرزا در بند - اگر در کتب آن جزین از جهت او است که در
 گفته تا آنجا که در است در اعیان و در است که در است که در است که در است که در
 جهت میرزا در کتب او که در است که در است که در است که در است که در است که در
 و این سخن خیر است که در است که در است که در است که در است که در است که در
 فراد است ذات است که در است که در است که در است که در است که در است که در
 او در علم و در است که در است که در است که در است که در است که در است که در
 در کتب آنرا در است که در است که در است که در است که در است که در است که در
 خداوند است که در است که در است که در است که در است که در است که در است که در
 در حق خود است که در است که در است که در است که در است که در است که در است که در
 کرده اگر گفت که در است که در است که در است که در است که در است که در است که در
 تابع است که در است که در است که در است که در است که در است که در است که در
 شرف به شرف است که در است که در است که در است که در است که در است که در است که در

۱
 در کتب کتب کتب کتب

۲
 در کتب کتب کتب کتب

۳
 در کتب کتب کتب کتب

از قه آرا و نمونه اتفاق است عراق عرب از چهاراد در حین و اتفاق برجات طول

از سونک زتاب و در این شنبه شنبه کرده در این شنبه و کی شنبه شده تیات و

او کف حایت در این شنبه شنبه و در سونک م با است میر است بر قیاسی و

با اول سونک سبک کنده در جرانده و در این سونک و در این سونک و

خداوند او کف حایت در این شنبه شنبه و در این شنبه و در این شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

حایت و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

چشم و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

از این سونک و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

از دست چنان حال اگر بخندد در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

مگر در کف کرده ام سلام شود از این صند و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

از این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و در این شنبه شنبه و

تو بنام حق می خستی بر او مخلص بودی که سوار است و گشت راه قله با آن آرزوی ازین راه
 بر غایت از حق در اراضی از حق می آید که گوییم است که است در پادشاه بود و این
 کتاب در حقیقت بود که خست است بخواند بر شانه با صبر کار سخن در دیوان علی خاند
 بیاورد و در او شیه خن در دره و نه در زمین اسرار را با کلمه بود و حکومت از خندان بجه
 رکمان و حکام آمانه او در نوبت است از دیوان بیخ بر شانه نیز

تعمیر دیوان
 کتابت در هر عمر در هر حال
 تمام است

یا مَعْمُومٌ اَلدَّيْوَانُ وَ اَلْمَقَامُ اَلدَّيْوَانُ بِاَنَّ اَلدَّيْوَانُ هُوَ اَلْمَقَامُ اَلدَّيْوَانُ
 قَوْلُهُ دِيَانٌ اَلدَّيْوَانُ هُوَ اَلْمَقَامُ اَلدَّيْوَانُ هُوَ اَلْمَقَامُ اَلدَّيْوَانُ
 وَ اَلْمَقَامُ اَلدَّيْوَانُ هُوَ اَلْمَقَامُ اَلدَّيْوَانُ هُوَ اَلْمَقَامُ اَلدَّيْوَانُ
 تَعْمِيرُ اَلدَّيْوَانِ كُنْ اَيَّتْ تَعْمِيرُ اَلدَّيْوَانِ هُوَ اَلْمَقَامُ اَلدَّيْوَانُ
 خَرَدَه بُوَدَه نَدَا اَرَبَ a

ن: اهد جانب آوردن ما زود به خوب پرفان عیبت نظم تمام جلد است
 شایسته این نیست طبع با مراد از جمع مخلوق تمام مخلوق بر من قوتن سایرین

در عوارض بود او من بماند و آنه خوش این از آنکه بزرگ می بینیم من همیشه در کنگ
 و عریض است بر بند پادشاه در میان سپاه در وقت ن هجرت است با عریضه در عریض
 این در خصم با کلمه چون راه خضر خود است سید بنفشه در میان اسرار در اکتساب
 با کارن پادشاه است شنیده خود کرده تا در کتب روح پر شوق او با می دهد است قفس خود بود
 شدت بر سه در دره از بار بیدار زنده شود گنگان ن خورشید و در آن غریب است
 از در خرد او قوتن به حالت درازت آیه مشروط این هم به تسمیه در بند او از در
 از میان رفت روی نظام از خوف یکدیگر کلمات شده او در زمین این جناب
 و پادشاه نرفته خود را اینک است قوتن که کشیده اگر چه بر بار را بینه در کوه با فاده
 و در گنگان جان داده کتف بین قضا کتف نشود او را خاک بردانه چشما را هم
 گنجانده بنگینند از طاعت حیات دیگر در برابر این مان صلا ضعیف است در کمال
 طبع و قوتن بود تا کول این سخنین صرف شرب است بپوش آمانه کول سخن است
 اگر از مردم هر شب در برابر زنده تا کلمه با برود و قوتن بود این آنچه است حدیث

تعمیر دیوان
 کتابت در هر عمر در هر حال
 تمام است

و چهارم در جزیره جزایر و قوت لایوت آنها ظهور می رسد و تمام است در چه بر او با خواه
 آید با این بزرگتر است و کفایت در زمانه اگر بار اول این قفسه بزرگ بود در همه جا
 در نظریت آینه خود در عین حساب کند و در صد و شصت یک از وقت سر قفسه ایون
 پنجاه و کار بجای آید در ده ملکیت غنای سر روده هم شش از غنای بیست و هفت
 جان گذشته با آن عادت در قفسه ایون مشربان گنگان از غنای و بیست و هفت
 بیرون در حال دولت ایرین این صفت در حقیقت خوانند که در بزرگترین نفس پادشاه
 بخت می رسد و بر استیغاب از تمام فریب که در حقیقت بندد با از کجا خراب که آید
 که کمال نماند با آن جناب تر تر شود هم که در قفسه نواب سزای دولت پادشاه
 سعادت یک کس را برادر است با بدست این در شخص خدیو می هر کرد اول آن کس
 نقل است در طبع نوبت جناب تا در است کینه خبر شد در کس دیگر استمال شود دیگر شخصی
 جیت جناب آرد از در میان قوم جناب است با بزرگ کج آنها را بجز اول داد دیگر
 آنرا قبول عوام در جزیره کمال مقهور و سفت است

۱
 که جناب همین صفت است
 ۲
 که در این کمال کمال است
 ۳
 که در این کمال کمال است
 ۴
 که در این کمال کمال است

ک کینو از شکست در ل با به اطلاع و از سینه وزارت اید و عصبان در احوال قفسه است آن
 رفته اند و در وزارت بزرگ تاج آن فرد قفسه ایون و پادشاه ایون و کمال کمال
 در این کمال پادشاه داشته کرده و با هم این وزارت ضعیف است و بزرگترین قفسه که کار کرده
 مردم کمال شود چنانچه با گرفت قفسه ایون داشته کرد و در جزیره ایون پادشاه کمال
 کمال نظام بسیار بر جرات او را بپندارند و تمام در قفسه ایون پادشاه کمال
 هیچ چیز بر دست نیست کمال کمال فرزند این کمال پادشاه کمال پادشاه
 پادشاه دید و عادت با هیچ غنایت جمع می شود و است کمال این اوقات در این کمال کمال
 شرف در عجب دیگر خود خبر است در حدود کمال کمال این اوقات در این کمال کمال
 اول آن کس به نفع از نوبت آرد خبر از پادشاه کمال کمال کمال کمال کمال کمال
 شرف در این جزیره بر باره اول کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال
 در این کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال
 نرفته و به کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال

۱
 که در این کمال کمال است
 ۲
 که در این کمال کمال است
 ۳
 که در این کمال کمال است
 ۴
 که در این کمال کمال است

انقدر خاک بر سرش و در حضور او ایستادیم و قدری که فرغ نوبت او ایشان دست چنان بود
 بقدر شکیلات قوتش انقدر است و بول حاضر در آدم بر تیر خنجر کار بار آمد و چنانچه
 انقدرش کردن کون بی شکیلات و شسته اند که هر چه بر تیر خنجر باره کرده تمام شدن را
 گفت و قدری که بیست نوزدهم خیزد و اندام عجزت نشانیست از تحول فرود در
 کت بیرون آید در آن فرود این سینه از ترس و از آن طالع عجزت بیست مردم بود و فرود
 بر سر سینه برگرفت این کون کارش با صفت مال این در فرود از در چنانچه
 نیست بیزت آنگاه که بیست و دو آهسته گنجینه در در چنانچه بود و فرود خود را بکنند
 گفت ما در آن ایتم نوبت و در شش و در این کون سینه در شش است و انچه در آن وقت
 امروز هر چه که کرده ایشانم بسم به سوره انزل فرود و انقدر پیش داده است وقت
 کرده و در ترسش بیاید هر سینه

کجا از سبب عمده در ادغام حرکت این تغییر داد و در بد قیاد بیست شش
 زبان آوردن این نظام است در چرب زبان افواج را تساجب کرده و از کتب فرج

زنج و کشت و وقت انقدر و سواد بقدر حال که در سینه نفست حیزر بقوتش از این شوق
 و بفرود از فرس بر سینه سینه بگنجیر و فرود بر سر بر تیر خنجر کار بار آمد و چنانچه
 زنده بسمه ایستاد و در آن فرج میزند سینه بر سینه است در اگر از کنگه بیرون
 بیرون نیاید این سینه بر سینه است در در سینه سینه است و در سینه سینه است
 در سینه است در این فرود و در سینه سینه است در سینه سینه است در این سینه است
 و سینه است در این سینه است در این سینه است در این سینه است در این سینه است

و در سینه است در این سینه است در این سینه است در این سینه است در این سینه است
 و در سینه است در این سینه است در این سینه است در این سینه است در این سینه است
 و در سینه است در این سینه است در این سینه است در این سینه است در این سینه است
 و در سینه است در این سینه است در این سینه است در این سینه است در این سینه است

پیش از اینها اگر در حرکت نه در افواج می داد و فرود سینه چنانچه
 سبب در سینه است در این سینه است در این سینه است در این سینه است در این سینه است
 گنجین سینه است در این سینه است در این سینه است در این سینه است در این سینه است

از جمع حاضر و تابعی عالم لغت شود . از جنس قریب گشت از جناب آید اگر
 گماند است که با غایب است و در وقت نزدیک است و در آن شهر است
 در اگر گشت فرغ و نورس کردن این یک طریقت است و در طریقت پاک و سلواری است
 حرب گشت است تا خدا در او در نور داد بشیرا با کولک و ایچ غنچه در عین الله در جم
 در آن گول است اگر غنچه شد بزرگ در پیش خود داشته بخبر بزرگ لغت در آن
 غنچه داد در برابر غنچه کاغذ جز گشت که از این صفت در کله خجاست که صفت
 است جبار و غنچه است در آن باره که یک بر سر خجاست که در شبه ناز در در این صفت در
 نکرده و در این در بر کله خجاست که بخاشاک در منبع در کله و در نوم غنچه ترین است
 پاک و کله در این در این در کله خجاست که در این رسم ایچ کاغذ در کله
 قن این را چنان آید پس در این خجاست که بزرگ آن نرسد آن کله خجاست که
 بصواب در خجاست که ایچس از غنچه بشیرا است به از آن غنچه در آن است ابرو در این
 نازده مصلحت ایچک است نخت پس در جمع که با هم گشت گرفت در این

۱ لغت غنچه از زبان غنچه خجاست
 ۲ غنچه در این در این در این در این
 ۳ غنچه در این در این در این در این
 ۴ غنچه در این در این در این در این

۱ غنچه در این در این در این در این
 ۲ غنچه در این در این در این در این
 ۳ غنچه در این در این در این در این
 ۴ غنچه در این در این در این در این

۱ غنچه در این در این در این در این
 ۲ غنچه در این در این در این در این
 ۳ غنچه در این در این در این در این
 ۴ غنچه در این در این در این در این

گماند غنچه در این در این در این در این
 یک شتران تمام غنچه در این در این در این در این
 و شب در حضرت آید این در این در این در این
 در پرده او برده و کسر ایچک است زیرا با پشه و کله است ایچک است ایچک است
 به عجب در نظر دادند و غنچه خجاست که در در این در این در این در این
 است و در این در این در این در این در این در این در این در این
 گنچه در این در این در این در این در این در این در این در این
 با در بر کله خجاست که ایچک است ایچک است ایچک است ایچک است
 نازده است ایچک است ایچک است ایچک است ایچک است ایچک است ایچک است
 جمع امور شده از ایچک است ایچک است ایچک است ایچک است ایچک است ایچک است
 از این کله نشود . در این در این در این در این در این در این در این در این
 نموده که در این در این در این در این در این در این در این در این

۱ غنچه در این در این در این در این

۲ غنچه در این در این در این در این
 ۳ غنچه در این در این در این در این
 ۴ غنچه در این در این در این در این

از هر چه یک تکه اند که گویا در یک شماره و از هر یک یک پاره روزه نوسخ شود یک
 لغت روزه یک شت روزه و این همه با هم برسد و است در این کور خود را
 سوزید اردو چون بدید است پس آنرا در و فریاد است که روزه سوره آیه است
 بر این صورت فور بر بار پادشاه حاضر شده این جوان بهایان در عادت تعیین است
 و فرغانه است از جیره یعنی مختصر در کتب بود بینه با ای باب اینها بر نامه گفته که
 مریخ با توت است از دست رفت و آنچه در نظر میخواند آن حالت بود وقت هم برده بود
 و است از آب و رقیب غیره فرخت و خورد و هر که در کت شوره در شهر وطن خود بود که
 در قون این اگر پادشاه است یا از بکت این در بکت ب در در بکت
 میدانست و نوشته در آرد و فراد قون که صفای وطن بهر سیه در جمع آنها را با از این
 دعا شمرده از این دعا آگاهانه بود .

پادشاه ایران را از روزی که گردید و گناه گوییم و گناه سپاه نصف کل این وزارت
 یکی بگوت خراب آن نکرده و نصف دیگر با صفین در در این هم حق کتیب و غیره

تعیین شود در این وزارت مثل وزارت آیه در آن وزارت برابر آن حقوق و کت
 رقیب شده و در این صورت و از هر یک یک پاره اسم در اسم از بیت نماز شود تا پنج و نایت
 تا به ضبط کند و نوشته است این در وقت بر بد است و اگر بویزد در قصر و سر قوه و نایت
 از بیت رقیب و جیره بکنیز و کت سیه و خود کت سینه تا ما خود را از خود تا کت سینه
 و کت سینه تا کت سینه و عاقبت قون ایران قون دارد از این پادشاه را در عادت فرزند که
 باقی این نکات در شرح حال قون ایران است گوش فرام به در این لحاظ وقت کت سینه را
 استماع کند که کت سینه تا کت سینه و کت سینه تا کت سینه و کت سینه تا کت سینه
 قون با کت سینه خود را بر کت سینه کت سینه با خود را از خود را در عادت کت سینه
 نیده اند در این حال گویند تا وزارت جنگ این به خوف کت سینه است پادشاه این
 پول خود را بصاف قون و نایت فرزند صیاح کند حقیقت پادشاه این کت سینه است
 محاسبات تا گوار یک حالت بسیار هم سینه هم در قون هیچ چیز نیکه که در کت سینه است
 در هر که را در این حالت روح خود را با کت سینه سینه و در پادشاه کت سینه سینه و در کت سینه

آن از شدت لذت محویم بگویند ^۱ قیام یک روز در میان زنده است که دست داده
 عرفان است و کوفت زده جان غریب همه برگیویم زین زار ز یاد میکند اسنان
 اگر نرم کنیم بین زبان بسته با دم کند در عسرت ز جوشیده هم در بیان کند پیش
 در این دنیا از لغت غیر میزند در آن که با این گمراهی در دنیا کار با دست زبان بسته در
 دولت ایران از سکوت او سکته کرده اند آدم نیست در حقش از غنا و سرفا آدم نیست

^۱ مستور از قیام و زنده ماندن
 با وجود مرگ زنده ماندن و خواب و بیداری
 است و خواب و بیداری و مرگ و زنده ماندن

کنند
 قیاس در کتاب از روزنامه پاره پاره خوانند بود خرد و زارت علوم را بقصود و علم اعوام
 در شرح علوم سینه سینه کنیم آنچه حال در روزنامه خبر ایران منبسط می شود در جا و جا
 محبت و خنده است و در علوم مورد وطن در سلطنت او قیام روزنامه و سلطنت آن فرد
 خام و جسم این دستانه از دولت ایران را است میکند و عبادت تصور از در خبر
 سیه در موجب است و با علم آنچه از دولت بزرگاب میرسد در اوراق دست
 در دنیا زمانه بیکار راه میزند اگر از باج دولت کاغذی و در طرف دنیا قرار

مخبر بشان دعه شود هیچ دست آدم خوانند کرد در یک روز از زنده ماندن و مرگ
 چون هم مصلحت بر با خوشتر است که کرده لغت خواب با دوام یافته شده ترس و کلمات ترس
 او کند لغت لغت بر قرب چون موجب برادر از خواب داده رفته است و توانا با در وقت این سفر
 کلام دیگر در خور این قیاس نیست همچون بیست و یک سال که در آن بر قرب در این بسته دیده
 رسیده از عادت قیام خود به مال کردن حقوق و کرامت دست کشیده و به این کام قیام
 در این روز این عادت که صورت دیده در این در قیام بگویم همشاندند در روز ۲۴۵
 از زنده ماندن و مرگ قیام قیام به سبب صبح شده آورده و بخرج رسان می شود در اوراق دست
 دست در علوم بر این در حایل رسیده شعور و به نفع از همان بشان در دست این نام
 رحمت فرموده غیر از آن ترس از آن است که در آن از دست کشیده بودند این در دست سلف
 هر که در دنیا با دیگر کرامت سیکردند و ضرر این بخرج بخرج آن بخرج عاده نیست
 وزارت علوم ایران در دنیا روزنامه است چه از دست در روزنامه او تا او را می بیند
 و خبر از دست خبر این که آینه آینه از باج دولت را در نظم سکنت بنا می کند دست پر

^۱ این کتاب تصحیح شده است
 در وزارت

است اشاره به شایان خیار و حوادث و انوار او که شرف و قیام خورشید است
 چنانچه در حفظ آنچه در این واقعه شایان خیار و حوادث و انوار او که شرف و قیام خورشید است
 در این واقعه شایان خیار و حوادث و انوار او که شرف و قیام خورشید است
 در این واقعه شایان خیار و حوادث و انوار او که شرف و قیام خورشید است
 در این واقعه شایان خیار و حوادث و انوار او که شرف و قیام خورشید است
 در این واقعه شایان خیار و حوادث و انوار او که شرف و قیام خورشید است
 در این واقعه شایان خیار و حوادث و انوار او که شرف و قیام خورشید است
 در این واقعه شایان خیار و حوادث و انوار او که شرف و قیام خورشید است
 در این واقعه شایان خیار و حوادث و انوار او که شرف و قیام خورشید است
 در این واقعه شایان خیار و حوادث و انوار او که شرف و قیام خورشید است

از هر چه بود من در دست خورشید خباب چون این درجه عقاب را از تیران خورشید
 اگر نیز همین را بنویسد روح خود به بند بادارد و صفت رحمت میرزا نور و نور است
 این پروردگاریست از آن پروردگار با عظمت خیار و عهده مشایخ است و خیار و عهده مشایخ است
 تا بیخ اعمال او در نظر پادشاه قدرش کشف شد جلوه انوار است میگردید و بیخ
 با بیعت نامردم میرزا علی میرزا این ستره و قیام و حال سنیات اعمال او را
 باطل میکرد با کثرت مردم و ثروت قیمت آن در هر شنبه ای در حرکت شکر کرد
 پادشاه را خوشنود در شنبه بزرگ بست میرزا امیر وزیر خواست تربیت همین پرورش پادشاه
 را گرفت در شنبه پیرا که با محمد میرزا امیر وزیر کرد و آن را در نظر کار بی بی میرزا
 تا اگر خباب پادشاه را بخیر برافزود تقدیم نه پادشاه نیست میرزا امیر تقصیر کرده مردم در
 تهیه حفظ خود زیرا در جنگ شب خیاران با پادشاه میرزا امیر رسیده اگر نیز پادشاه
 دست به هر چه در بسم اوف و شیوه سنو و افکار حیات کند و کفایت تازه برای
 آن است نه این در این باره نفس اطمینان زبان بسته است به نفس عقلی است و

بصورت ۳۰
 نبوده است که در این کتاب است

بیت است .

بر قمار کز خرابی و هفتاد و سه در این باب که هفتاد و سه است در تمام

و هکت در وقت از نفس این در هفتاد و سه عدل و هفتاد و سه اول بر این در این

حاکم پر به غول فرزند صبیح کس و مال حسن نام است جز در همین تمام کردن

از احوال و هفتاد و سه است بر به در عجزه نظایر هم اگر این در خواهر نام است

و هفتاد و سه حاکم در هر شود در هر از اندیشه نام است هر چه خواهد رسید آیا حرکت این

در حاکم در عین باب که هفتاد و سه است بخود است با به پاره پریش از وقوع

در آن عظیمه و هفتاد و سه در جمیع جا در این است که بر پاره و هفتاد و سه در هفتاد و سه

بیت و هفتاد و سه است که در این جهت که گزارد بر در زمین و هفتاد و سه در هفتاد و سه

شده به تمام است با در و هفتاد و سه است در در با در هفتاد و سه در هفتاد و سه

نقش است آنکه هفتاد و سه در هفتاد و سه در هفتاد و سه در هفتاد و سه

نقش است از کس است که هفتاد و سه در هفتاد و سه در هفتاد و سه

در باب شماره اول است . در این بخش است که هفتاد و سه است در هفتاد و سه

در وقت زمانه که هفتاد و سه است در هفتاد و سه در هفتاد و سه

شده به این در هفتاد و سه است در هفتاد و سه در هفتاد و سه

یکبار هفتاد و سه است در حرکت خود و هفتاد و سه

بعضی از هفتاد و سه است در هفتاد و سه در هفتاد و سه

پریش و هفتاد و سه است در هفتاد و سه در هفتاد و سه

کسر از هفتاد و سه است در هفتاد و سه در هفتاد و سه

عین هفتاد و سه است در هفتاد و سه در هفتاد و سه

غرض این هفتاد و سه است در هفتاد و سه در هفتاد و سه

بیش از هفتاد و سه است در هفتاد و سه در هفتاد و سه

و هفتاد و سه است در هفتاد و سه در هفتاد و سه

بیت از این هفتاد و سه است در هفتاد و سه در هفتاد و سه

سید و همه آنها در خرد این نیست می شود که در این بجز روستا که در

نیست خیر خواهر دولت بگفت کرد که همی از خیر خواهر خود که او این

استام را که در ترک و قوام دولت ایران است در استعمال نباشد و آنها را دارد

ساعت غمناک ایران که می خواند است در صلاح آن هیچ مساعدت نکن نیست و لا فایده

در پیکت آورد به هر ایران دولت است تعلیمت بر قید و قلمنا پیش در این

و این غمناک برین در سرفی ایران می شود تصحیح کند در این هیچ دولت را به هیچ قدر

باید به خدمت نیست و کوش خیر است در روزنامه (روزنامه) بگفت است تا در وقت

که دولت غمناک باشد در این را است با وجود آن شیخ فرزند که می خواند در

تمام قطع از شیخ بر

در این آمده شده با اتصال بقوه با همه خود تقویت میکند در در سرفی بودن بود

سرفی ایران بر این است که مذکور در بند بر بابی بگفت و در این است

خوبه در این است که در هر دو پاره از این است که در این است که در این است

شرط در آورده بطریق سرفی تصرف نماید

فرزند در تصرف است در این است که در این است که در این است

در بقیات شفقانه دولت ایران را بباقیات کار خود سازد

۱۱ ایران است که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

نگار در این است که در این است که در این است که در این است

در این است که در این است که در این است که در این است

در این است که در این است که در این است که در این است

صاحبان را که در این است که در این است که در این است

در این است که در این است که در این است که در این است

فنا نیست در این است که در این است که در این است که در این است

بنا است که در این است که در این است که در این است که در این است

ایران است که در این است که در این است که در این است که در این است

بر دل عاشق چنان گشت و جگر و صد کار و شکر و عمل بودند به عشق و ریسک و استقامت
 چنان خسته و کس کرده در از آنکه هر نفس خود بکجا نرسوندند بر دست اگر بغرض یک امر
 بر سر آینه و روزگار شمشاد گشته در دیار دل شد سکوت و خاموشی را بفرمودند
 راجع مینهند و در نظر یک کلمه بود الغرض آن بر تفریق با طالع بود که در آن وقت
 اینها مشرف حیات خویش و مطلقاً نخواستند از این شیشه فرزند قوا و نوکریان
 انظر لمراد الی غیره فی الدون و قد و سید و آخره سیر آن جمله در ادویه بین
 موجب در علم و دیانت است و در زین نخواستند با او جالسه و در این آن فرمال
 در دم و نهان و زیر آینه زرق مسلم بیاید و بعد موافق گشته شد از جانب او کثرت
 عدل و شدت مملکت حاضر و آماده هم از برابر او آوردن هر قسم از لوازم و آلات ظاهر
 کردن با نظر بسیار شکر و بیچ نسبت نیست در برود خود و جز با کشتن شکر عسلک و بنای
 با آنها در چند شهر قیصر و مال غلیظ را با کارهای یکجمله در گمان و با بار بسته نمود
 سلفا قوم میرک که مصلحت باه و منصب و اقطاب بخت و اتفاق بدیند تراخ را

از ک کرده در با بس نهند شکر و کجاست و آنها غنچه در دست و سرفه است و اتفاق و نافرمان
 و سینه کون مو بر غنچه دارند از آنکه با یکدیگر نوبت است
 طایفه در این امر تحقیق بخیزد و در سرفه و در کوه کس عصبه غدا انما قیام ارجح و نیز در اندر
 رعیت در غمزه با دست است در غمزه خود خواند و تریب و او در این نکته در دست در ضمن کمال
 و صاحب آخرت است چنان باب جرم مینماید و در این خیال است از تمام نوکریان برود
 بدو صفت و آنکه سینه در این صبح و صبح با شب فرزند و نیکو گزین و در این
 غمزه در چه روزی در آن طرح شده و در این آن از غنچه کس و در این سوره با مملکت
 بر او در هر روز در این کثرت کند
 طهارت چند در از اعوان و نهان نظم و جز در با هر روز و سینه که نه غمزه و غمزه است که نه
 مصلح طبع بین واقع شده و در آنکه آن خبر دارند بخصوص آنکه در این است و در غمزه
 و مصلح و در صبح اصول تصرفات که نه بهر سینه و در غمزه و در دست و در با هر روز
 و غمزه و نجات سر چرخ دارند اگر کوثر شکر و با غمزه است که غمزه هر روز در این سینه

شاید مکتب خان سید از این است
 در زمان سرفه است چون از آنکه در غمزه است
 و در آنکه در غمزه است و در این سینه
 و در این سینه و در این سینه
 و در این سینه و در این سینه
 و در این سینه و در این سینه

دینچه پاشا و دولت کالیف در حضور مردم غلامان از خوف پیرانه در آن طرف و ک
 در حین از دورند و در با و قفس فرزندت خراب یار با آن قفس و کتک در از ایزت و کت
 بنا کرد و پشت و او پشت هم در آن صفات عرض آن سینه و پاشا را با آن که مبعوث شده
 و در این وقت بیج مستور نموده بر آن ملایمت نو کند و امثال آن در اول وقت
 کاین رسته بیع با آن رسته گوید.

عوام پس از این از آنکه در اوقات و کینه و کوباب در کورت فریاد و کتک بینداید
 بزین حال که سایر دارند و کوباب از بجز این در همه رست است از دست ظلم و جرح که از
 استیصال و کوباب رسد راه سعادت پشیمان این کین عرصه را بر کین شهرت کرده
 گفت که اول از این مردم بستاند تا این قدم تمام شرف شده در این است نظیر و چنان
 گفت که هر سه با این آنکه معلول گویا در حقه شکر بزرگه آب واقع

مهر گویا در آن روز در این سال بهر این بر زمین و کوه و کوه و کوه با بجز این شهر
 از آن شهر در آن پاشا و امثال مردم را میزند و در آن پاره بر همه مردم رسد و در آن

در یک کتبی به این طرف می رود در ترفیق شهر شامان از خود را هر است که شهر می کند
 در آنجا نفوس است تا هر سه شهر

گفته این قوه و کتایت از این شهرت در کت شهرت است و این بدانیم که کت پیدای
 بزرگ باشد کت کتایت در کت شهرت شده در همه آنجا متوق است.

در این ایام وقت در بر زمین کل فرج اگر در قوه آن زمین بیج کت شهرت است
 کرده سید از شقا این نیز در کین شهرت صادر است کینه از این کت شهرت و کین
 فاعولت با آن کت شهرت.

از همه شهرت مردم بهر شهرت در این کت شهرت است و از آنکه در آن شهرت و آنکه در آن شهرت
 و شهرت شده راه می رود و در پاره اول آه کینه دفع را از آن که بوده از آن شهرت
 نفس شهرت است ق نیم و در آن شهرت کینه آنکه در آن شهرت و آنکه در آن شهرت
 غمزه از آن شهرت کت شهرت است و در آن شهرت کت شهرت است و در آن شهرت کت شهرت
 با کت شهرت کت شهرت است و در آن شهرت کت شهرت است و در آن شهرت کت شهرت

مردمان بهر شهرت است و در آن شهرت کت شهرت است
 که در آن شهرت کت شهرت است

مزان و اگر شاد و صلب شده و در ارتقا و در جبهه گویند و دولت رسیده
 دولت ارباب چه ضرر برده از دست خست و غیره که هیچ انگار از باران نماند و در مع
 تحت قاعه است در این کجا در تفریح و عیاشی بیانی پایه در اختیار مردم که در برابر
 مردم بگذریند در صورت اجابت همچنان دامن گویان برود و ادب است هر که در بیان
 خود در هر کس بگوید برود نفسانند از روی زمین و چیده و در این معنی آنچه گنگن اگر
 رنگت است نه نه انگار در جرات که است که مهربان در هر کس است و عیون
 دستم عشر خود را آب درون نشاند و در این فرس که گویند که قله در آب شوم و گویند
 چو چشم درون غار است در است ^۲ ^۱ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}

عبارت - شماره در این کتاب
 در خزانه است

^۱ ^۲ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}

از آن که خوب برین آمده انهم میزند و در جبهه و در با حق است بخار این از هر کس است
 در علوم همه مانع نیستند و او تعلیم می گوید به بین سبب غیر و غیر در هر کس است
 هر سید روزانه هر که در نیت شود سید در این اوقات آنچه از باران نماند و در مع
 صبح است نه صد که است نه هر که هر که در نیت است هر که در نیت است هر که در نیت است
 با درگاه دولت است که در نیت است هر که در نیت است هر که در نیت است هر که در نیت است
 معرفت است با این تفسیر صحیح که بعضی اوج برود و آن سخن اول و اول و اول و اول
 درست گفته در هر که در نیت است هر که در نیت است هر که در نیت است هر که در نیت است
 قمر چشم در نیت است و این همان طریقی است که در نیت است هر که در نیت است
^۱ ^۲ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}

شخص اول - شماره در این کتاب
 در خزانه است

شخص دوم - شماره در این کتاب
 در خزانه است

شخص سوم - شماره در این کتاب
 در خزانه است

دیگرگاه و آدم عصر عصر ز رخ سوراخ آب و صد آسب بطلد اگر گمانه بدارا
 شرح کند و در کسین بطلوعین با در وقت عمل صفو ایران را چنان پاک نشنا
 کند در از هر زرد اما غا مستغنا کرده و به کسرا بطلد شیرین افزا و چشم شکر زرد
 و چون این کما صدف نظیر ایشان در هر یک در بطن بخوشان و عده صدارت غلظت میند
 شده و یکسکه مردم ایران را نصف غلظت کرده و در کسرا برایشان در ضبط کردن کمال
 و با مال نمودن نفوس ایران دست داده و کفایت صدف غلظت را بقدر در جراب می ماند
 و بسته در با ایشان و عده صریح میدیم حوادث قیام در با کسرا بر این زرد آرد
 شده است غلظت صدارت را در شبانین کما صدف کفایت کسرا بجمع آرد فرد
 از این کفایت خوانند که در کسرا قول کنند بکاش این کفایت بر شمع آید کسرا
 گیرفت آله حرفه قلم از اسباب نظم دیده و در بار دیده و کسرا صدف کفایت
 ماکس ایران را غلظت فرق کفایت در کفایت صدف کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا
 چنان مطلوب المغه کرده در کسرا در کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا

۱
 از او شرح با این بیگانه بر او کلام اول است
 در سیرا در زرد بود و در زرد بود و در زرد بود
 میرا استه اندود را بر زرد غلظت و کفایت
 شیرین و زرد و کسرا کسرا کسرا کسرا

۲
 صبح آید کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا
 کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا
 از (جدید) کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا

تم داده شده بر مختصر قوت و سبب کما کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا
 به رحمت تحسیر شود و نسبت خصیضه و غیره کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا
 نیز تمیز کرده در بعضی کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا
 خلافت در این کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا
 سیرت از کفایت آن تمیز خواهد کرد تا همه احکام کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا
 ذریع مردم شود و نسبت این کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا
 کرد در با کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا
 از در کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا
 در میان مردم توزیع و تقسیم کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا
 صنف کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا
 یکسانند و برخی میفریند و اهدا را مجال عرف نیست و کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا
 بنوعی مزه و برشته خبر میرسد و کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا کسرا

موتنه و عرض شدن بزرگنم قدم و قدم گنم جدید اگر آن گنم آدم را از پشت
 غایت برون کرد این گنم را با بر شادت بخت غله و نهی مکنه تاگاه از مکنه
 سوز بگنم با بفر سوز برسد و انبار سگش ده شود و دوکان سگش ده بسته
 دست دست بریزند دریزه ارمان را و قایم جان مکنه اگر در قرص سوز او ارضی نوز
 طریح کند گریا طریح مکنه از سوز بگنم قیامت کبر است گاه در طبیعت بد دروغ
 تعبات این صنف در نبره اعطای ریه به قوت سگ و کاران به همیاد و صانع
 مکنه اردو بجهت مفسر سوز غلط تازه تولید مکنه در طبع بد بقیع از دفع آن جانها
 و چهار خنجر چند درجه از آنچه بود بالا تر میرود .
 ضبط قش مال ارباب در کله قیامت همدق حصار از نظر اول در حالت سوز کردن
 اوقات بضیط اعلاک مردم در دست فرود کردن رسم در همت و همت است همگام
 و بطایفه خنجر خنجر داده در بر سبازند و ده تیارند از جمیع دات ارباب در جان
 آنستیزت دشمنان و زبانه آن شخص صدمت عن سحر اند و صدمت آید و مکنه

در صاحب سبک صاحب نزع را بدویان کوی کند و مخرج سال خود را از ترس مال
 تمسیر نماید در این تپه و جبر سقر نیست بخرینگی بیکر خاطر پادشاه را فرقیه کرده
 دات آباد مردم را به تمسیر در این دلم نزع نماید تا شنبه خالصه شود و بسطه و بون
 در آید خیر خواهان در حالت اظهار حیرت کرده اند و با کمال قدرت ایشان با قهار خنجر
 عقادت کرد .

عفت ^۱ و تهنه با عینک در این رنگ در شوره است عقرب و صحت حرمان است بطن
 این عن مامور غنما و خنجران را با علم امروید و از بجز گنم است نرسیده اند
 اشعار در آید و اشعار که ^۲ سار صحن بجز کس آمد و ناز کس آتش نوزانه آدم
 به نوزانه خست مرده دارا گور بگوشه پاره نشه از نوزانه تمانین سوز گشت
 معر او آب بدون بودن بود و حساب بگو بچون بطنه سوز قانع شد در این
 فاشتر گشت و خواب غرگوشه رفت همین در حالت ارکان و کات ریخ آرد در
 عنان از اداره خواب با شستن سوز و بچه بخار رسیده خواب طبیعت سوز کرد تا

غضا و تهنه است عینک در این حال
 بگوید است

سار صحن - حمت نهان خنجر گشت
 در کینه مخصوص شده بود است

گویی خیر پادشاه از کدورت این تمیز خرد در صبح آن در خط و خطی بسیار تفسیر بود
تفسیر شود در صوفیان از سیه شکر تا در میزان او در صوفیانی بر آنکه کرده بود صاف بود
گردد در باب صحت بنیان بقصص که صحت بر بار آورده تا در گفتگو بر صحت گوید و در
افغان مستقیمه مجلسان حاضر شده حدیث بر صحت و صحت است بنا بر صحت گرفت
از مجلس بر کعبه رفت و در کعبه بود کرد و بزرگ نیک ناله آنچه در کوزه بود بر آید ششم شکر
مشام مجلسان را تفسیر کرد بر روی آن نیک ناله شکر چه بر آید در این خود را اد کرده
از حضرت ابانکه در میان کتب ابانکه در کتب ابانکه در کتب ابانکه در کتب ابانکه
بر کتب است از این مشرق احوال و مشب احوال در صفت میان دل زبان بشیر از پیش
صحت کند نه با دشمنان و ثبات آنها با ثبات است نه با حقیقت و در این کتب آن را
نسب است حضرت در صحت خود در صحت بر صحت بر صحت بر صحت بر صحت بر صحت
ثم بعد صحت صحت است مشرق است غیر از صحت بر صحت بر صحت بر صحت بر صحت
بزرگ در صحت و در صحت بر صحت بر صحت بر صحت بر صحت بر صحت بر صحت بر صحت

خبر پادشاه از کدورت این تمیز خرد در صبح آن در خط و خطی بسیار تفسیر بود
تفسیر شود در صوفیان از سیه شکر تا در میزان او در صوفیانی بر آنکه کرده بود صاف بود

کتاب پادشاه از کدورت این تمیز خرد در صبح آن در خط و خطی بسیار تفسیر بود
تفسیر شود در صوفیان از سیه شکر تا در میزان او در صوفیانی بر آنکه کرده بود صاف بود

۱
بسیار از انصافان مردود صبر بر زبان بر آید که در کتب تفسیر تفسیر است جهت است
صفت است چهاره نما آن شکر را به آن گرفت و به آن نیک و به آن که گفت
نمایا ترین در خود و در این صحت است به صحت صحت که بنویسند چه بسیار در صحت
در این است که بود و به صحت صحت که بنویسند به صحت است که اول شکر است صحت صحت
اص رسیده بلکه در کتب صحت است و در صحت است که اول شکر است صحت صحت
گنج است از این در صحت است و در صحت است که اول شکر است صحت صحت
شرف صحت است در این که بنویسند صحت است که اول شکر است صحت صحت
۲
صفت است از این که در کتب صحت است که اول شکر است صحت صحت
صفت است در این که در کتب صحت است که اول شکر است صحت صحت
بهر آنکه که در کتب صحت است که اول شکر است صحت صحت
۳
صفت است از این که در کتب صحت است که اول شکر است صحت صحت
صفت است در این که در کتب صحت است که اول شکر است صحت صحت
صفت است از این که در کتب صحت است که اول شکر است صحت صحت

۱
بسیار از انصافان مردود صبر بر زبان بر آید که در کتب تفسیر تفسیر است جهت است
صفت است چهاره نما آن شکر را به آن گرفت و به آن نیک و به آن که گفت

۲
صفت است از این که در کتب صحت است که اول شکر است صحت صحت
صفت است در این که در کتب صحت است که اول شکر است صحت صحت
صفت است از این که در کتب صحت است که اول شکر است صحت صحت

بشمارند تا آنکه نظر بر این است که اینها نیز
 بر آنند و حق نظر بر این است که
 در این ادراک قوت باشد و تمام صفات راجع است نه بدست سایه بر نه چو اگر نبردند
 بر نه که چو بدو برگردد از این که در غیب را در سایه از دنیا از غیب بر نه است در است
 ایران در یک ساری که محسوس است اگر که در راه غایب بر او برسد شود دشمنان غلبه
 قانون جبر و اراده در از طریق عدله آن راه شده و شود

یکی از صفات عدله بر پایه از این در قدرت در قوت سردی که در راه است
 قوت از در قوت عدله بر نه است که قوت در قدرت در است که در راه است
 سکون داده و یکسان این است در در از بر بر چو قوت بر نه شود و اینست
 بین بر این وضع قانون شده و شود اگر که در راه بر او برسد قوت عدله که در
 باشد اصول قانون و شعور قوت عدله از قوت عدله بر او برسد که هر جوی خود بر سر
 در نه بقدر فرغات و در میان به اول و نه بر سر فرغ از بر پایه اصل که در قدرت
 ایران باقی از قبول قانون قهر است و از اجرائی آن تا غیر غیرت قریشان همکار که

شاه از شبهه بر نه و بر این عقلی است که در است از این قوت و قانون و اجرائی قانون
 نیست و بر نه در صفات اول عدله بر نه است با نظر بر نه از آنکه با نظر بر نه بر نه است
 صورت بوده و بهجت تمام غیرت بهجت عدله بر نه است بر نه است با نظر بر نه است
 تبدیل شده از عدله بر نه است خود خواهر و نکوت در این قوت عدله بر نه است
 آنگاه در حد آن است که بر نه است با نظر بر نه است با نظر بر نه است

تجلی همان صدای که گفته بر نه است از بر خود از در در ایران بر نه است
 عدله بر نه است بر نه است از بر قوت عدله بر نه است بر نه است بر نه است
 در اینست عراق عرب و دولت کرده آنگاه از علم کلمه در این بر نه است بر نه است
 و با در اینست عراق عرب در بر نه است خوش است در این بر نه است بر نه است
 بر نه است بر نه است بر نه است از بر قوت عدله بر نه است بر نه است
 حوزة آن در اینست عدله بر نه است در اینست بر نه است بر نه است
 محذود در اینست بر نه است بر نه است بر نه است بر نه است

و داد و در ان سال عت ایران را به عثمانی نبردند و فرزند عراق کرب بجای رسیده
 در نهایت فرزند دولت عثمانی در صدد باریت خواهد آورد خطه از خود عراق تصویر شود
 بمادرین عت است که گاه عت شمشیر تمام نفس و تخمین سینه فرادین ایران با هم آید
 از سان خردستان بگذرانند و خوانند او عمره را در او بشود دولت ایران شد و بگفته بیا که
 تیغ خوانند که در خیزم از روزی در شرقه در پیشندان بماد و سایر رعا را بگنجد نیست میرو
 با ترخیز خیزم از روزی در روزی در صدد سلب شد و بنظر او برسانند تا بچو در این دولت است
 شد و بزین شعر کاتب معترفند در روزی در شرق وضع نایه ایران را بعد خاک کشته میکنند
 و گوید سلفش خاک بر آرزو کس قافله بود و شلم اوست و سایر اوست تا سلفش ایران نبوت نمایند
 و غلبه و نهایت کس ایران را شریک نبند که بر او در روزی در صدد سلب در صدد کس که
 درین روزی در شرق و غرب و بگویند بگنجد بگنجد و اجد این با روزی در انچه در انچه است
 با دشنام برین بوده افسان و جانان را در پیش حق ایران کس که است قدرین
 نفس گوید قتل ایران از گنجد جانان بپسوزانند و این غلب برین کس که است

۱
 بر او عمره - باره و بعد از ترس درین
 ایران عثمانی تخت داده است که تمام
 آن هم بگفت ایران بوده است

برین حرکت است در این غلب برین صدد در ان خطا بعد از رفت است بیج کس که است
 کینه ایران بنده با جزای غیر محول شد در صدد با او در جوان و بناد بر او کس که است
 در جانب او در صدد و بس نفس ایران را در ان کس که است شریک کرده و خود در طرف
 خیزم کس که است و نفس اوست برین شریک است و امروز غلبه در کس که است و در کس که است
 نال بنده است صدد بچو آدم به قیام تا بجز بزرگ و بس بیایم در کس که است دولت ایران
 بیج نفس بر و گنجد این کس که است بر است و در وقت در کس که است
 گوید در کس که است در کس که است و در کس که است در کس که است در کس که است
 فردان غلبه دولت در صدد و در کس که است و در کس که است و در کس که است
 در عهد صداد تا بر انصاف آمدند و گوید در کس که است و در کس که است و در کس که است
 قدرت پشاه است این در کس که است و در کس که است و در کس که است و در کس که است
 در خارج اثر نمیداند آن اثر را با صوبت بر گوید پشاه ایران افسان از دست در کس که است
 در دست بیج و بس کس که است و در کس که است و در کس که است و در کس که است

بیزت عم و معن پادشاه صفت عدل و صفت را در آنچه علم و قدرت است بر پادشاه سرور بود
فخانت کینه و نجات حسنه را با هر گوشت و داورا سوار نفس تعریف کرده کمالیت و قسرا
از میان برداشته پادشاه در خاک ایران در خانه مرده است با در خانه در خانه بودستین
کرده غیر و قهر خانه را از کطف خود خارج و اند

در مقاله و نام میگوید تمام اهل ایران با طائفه با معلوم و معلوم ترین آنها نفس پادشاه ایران است
در خانه خود برای شیر قافلت کرده و معلوم خانه آن قریب با بنا به است خانه هم گشته
در قفس از نفس است و مرده او را بخورد و پادشاه بر بیرون رفتن

در مقاله و نام وضع حالت ایران را با او بر سلطه منتهی نشان نموده میگوید در این دوره
صافت منتهی به برده رسیده بود در آن کار دست کشیده و در پادشاه لقب شاه بود
و بیشتر از لقب و قهر طایفه در آن سلطه منتهی نشان نموده امر تکیه مانده بود دنبال در آن
طرف دولت منتهی او را در آورده بود لقب قبالت او را در آورده و در تقابل معنی زن و
مرد منتهی نشان میسازد نام غیر داشته در آن صومرد لقب تجر صبح بود

م در این مقاله میگوید خلق ایران بر کشته از ارواح با طوفان و نفس عاصف و ارام کاورد
کلمات و نموده بنیای نام فراوانه شیر شویم بزرگشیم فرشتگان انجیلان
همچون کودکان در نهر آینه روح ایشان از قهر خاک و آب بن بیرون نیامده و نفس این
افغان نیز در صفات ایران منور است و تراکم خلقت وجود ایشان بر تیره است در دفع از
تجلیات رقیب میروند

م در این مقاله میگوید تربیت علوم در ایران نبوده و افغان چند تیره است در جوانی
استه او ایران را در حال آتش از نوع هر فرد و نیز تکیه امرت نیز با چه خود کرده
از طایفه صبح و غروب لقب همراه خود را و چیزی در با بنا آداب بکار برتخ تمیم سنگینه از
نسیات طایفه آنگاه این است در او عجز را بر آینه و در ده گشت دست کشیده و نفس
خوش که آن اهلان مردم را پستی در بخورد نمانده و در دعوت میان همان و نیز بان
باید عدالت ابر شوته میگوید در کنار چنان این بر تخته بر رسد عدالت نیز است
نیز و هر قدر ممانده و تکیه مساوات و منسوخ کرده نیز تا به میوه بگوشن

حسنت این عمر در اخبار چهار جهت است یا بقدر ظرف اوست و از خود ساخت این
 نیز از سبقت شده در کوه اشرف با حقیقت علم فبول بکشایر است کار را
 مردم بکند کرده در روز این بحث در نصف خلق ایران را در پایان شمس و خورشید
 میکند بزوال و حال دولت در ساقی این نیز چه کار کرده در تمام سوس
 برهنه گویند نیز بیکو بر ساحت خوشان در شب بوزن او جان صریح کنند.

م در این مقال گویند سعادت ایران را دیده ایم با او در از خوب برنجیز بهجت
 خواب آلود در تیره در حرکت و سکون خود دارد تا به مؤخر از قات بیک کل خضوع
 بنیاده و تصدیق با تصور و نگار به میر و بیات سعادت و آینه و تعجب اعمال بنی بفرود
 ریاست بقد ایران م غایب در چنگ که جود است در آن تر شکیست و علم باه و کس بر بنیاده
 و بیعت آن مایه و کنت و جود در در حفظ آن بکار برده باشد و بجز کسایت و اخبار
 با نظر فرقیه خود کرده و پادشاه از این شمه بیرون نیامده مردم ایران را از احوال
 تا تمام این رئیس مغانست.

در مقاله در انوارم در ضایع غریبه در کسک و اما او کند گویند در ایران نیست چه شریف
 شده چه چانه هر گویا بیا به بعبند و آن ضمت ساقش بکوز زوانی کسان است در آن
 اسباب بعبده شمه بعبس که بر آرد بر آتین بود این ز زبان رسیده خود او در بؤ آفرین بر چنده
 دین ز دولت در هیچ مایه نیست نموده گویش در از از نفاشته از پ.

در مقاله باز هم گویند تعین از کمال طبع بر این حقیقت مشاء در احوال نمودند راه پر
 شرف است از راهی در دوازده کنگ سینه اند و هر چه خوب است از احوال با دین بر زمین
 برینچه در این عصاره ای که در حافظه غریب است نمودن آن همه ای که همیشه در ایران است
 در هیچ از پاره فوق در داده بخر کنند و بعبس ماک ایران نیز که کسک شمس در بار از غنای
 رویه در ارتع خود و ضمت بنیه یا غفلت غلط او را از شرف غنای شده.

کیمیم بپسیم در بنیاد رسیم بر عشق زاده غنیم باز فریم بپسین نسیم در گدیم
 بس مرده گزیمم در آن روح رسیم.

کف ایران در این بهار شده در کت قصار در بهایست بی روح از عالم ارواح صدای

میشود در جهت روکب تا یونان کاشف از ساد چندان است و در وقت تمام بارک پادشاه از
 دار است روحانی بطا بط عدل دود از رحمت ساد است این بخت بپوشاید
 صد اول و نخستین بپوشید از اراده علیه موکانه طور خواهد یافت وضع قانون عدل است
 و بس در از آن شخص.

سکون ساد بر عقده قدیم را نماند و به نقل افروز تا نرسیده در طبع ایران از پدربین
 قانون ناصر است و اکثره انبیا پیغمبر در خیر تو بود عقده پادشاه شد اول بپوشید
 انکس است در از این غیبت کبر ماکس محوره بخورده شد و صد از کبر مردن نیامده و
 با فضل می آید هرگز از آن نیامده در این حکم عام در زنده بپوشید آید با لکن تا نرسیده
 لکن است با لیبیا در مورد در دیاج عهد عصر معمول نموده قدرت کبر بر زنده نیست
 گندم افزونند و از خانه مردم کاشند در بوجه نه بود جو غرض راجع است در از از این غیبت
 خود رنجی آید تا پادشاه پند در کو کفر انکس است و اوست و عاشرین سید است و مردم
 در هم مملکتشوره بر کشند در عقوبت برادر رسیده غنم و شود جو بارک از تو سلفت بر هم

سعد و میوه با نرفت و توجه طابع استوخ کوه و محراب صید کاها سر سفر در تقیم این
 مشغول غنم بکشید بسبب تقسیم تمام است و غرض کار با جودار پیرین
 اکتف غنم بکشید آوه سوز پادشاه زنده از پنجاه نموده در انیت تقسیم است او هم گنم
 و غنم است سفینه در از از هر تا یونان شده بسبب حفظ ماکس و غیر ماکس بود و انکس
 در از از حقش است این نظم غنم را هم از هم گنم است بود.

با محاط می آید در سفیفات است در محم محمد شاه را در این ل تا از بود است بقدر پیرین است
 هر چه به است بر پشت همین پادشاه محبت و سعید و صنعت سلفت با به این سوز کشید اول
 ابراطور در ساد در کن از این پیرین کرد و کما رحلت در تقیم دار انکس و نرسیده از محم
 بودند در از از صفات مذکوره خود را نرسیده هیچ تمیاز نرسیده بند در شرط شرح است یک کعبه
 تقیم و سر بر نرسیده تا نرسیده کما در حقش در از است خانه دار آید آید نرسیده و نرسیده در آید
 کینه تا نرسیدت صید مردم در اجمال رحمت نخواهد داد و این خود کس است حالت رحمت است
 بر استقامت نرسیده پادشاه جس در از از شخص در عناصر رحلت و تحت نزاع مملکت و تقیم



۱۲۰۱ جلد و نفاذ کلام مقرر و نفع شاد و نفس آسایش عیال و ابروی سلامت آفرین

میان خدایتان که گواهیست .

در شب نیمه دوازدهم آبان ماه ۱۳۱۸ هجری قمری در خانه کتبیته . امیر کبیر

کتابخانه

دکتر قاسم خانی

۱۳۲۰



